

The reasons for the proposal of Abdullah ibn Abbas by Amir al-Mu'minin as the
judge in the event arbitration "Hakamiyat"
(with emphasis on Nahj al-Balagha)

Mohammad Javad Asari (Corresponding author)¹ | Nematollah Safari Foroushani²
Mohammad Ashairi Monfared³

(DOI): [10.22034/SKH.2023.16768.1450](https://doi.org/10.22034/SKH.2023.16768.1450)

Original Article

P 73 -92

Abstract

One of the most important events during the reign of Amir al-Mu'minin was the arbitration (Hakamiyat) event that took place at the end of the Seffin war. It is appropriate to analyze and investigate this event according to various historical components; Examining the influential personalities among the Companions of Imam is one of the most important components; One of those personalities is "Abdullah ibn Abbas". Among the remarkable points about him is that he is the suggested choice of Amir al-Mu'minin (AS) as the judge (arbiter) during the selection of judges. The main question of this research is why he chose this character. The answer to this question is despite some features of Abdullah ibn Abbas's view of the rulership of Amir al-Mu'minin and some of his disagreements with that Imam, as well as doubts such as the accusation of the Imam's favoritism or the way of gathering between Imam's trust and the news about his betrayal in Basra's Bait al-Mal are of special importance in the analysis of the incident of arbitration. This research has been done with the focus of Nahj al-Balagha and using historical sources in a descriptive-analytical way. The claim of this research is that no tribal bias was involved in this choice; Rather, logical and reasonable criteria played a role in this selection. In addition, the news related to Basra's Bait al-Mal has an acceptable justification based on the assumption of authenticity, which does not affect the correctness of the Imam's decision. The result of this research is that despite some differences of opinion between Ibn Abbas and Amir al-Mu'minin, according to the characteristics of Ibn Abbas such as his benefit from Quranic knowledge, social and tribal status, ability in debate, firmness and stability and Trustworthy, he was the worthiest person among the Companions of Imam.

Keywords: Amirul Momineen Ali (AS); Abdullah ibn Abbas; Arbitration (Hakamiyat) incident; Selection of the judge; Nahj al-Balagha.

1. Scientific Department of Arabic Language and Literature, Higher Complex of Language, Literature and Philology, Al-Mustafa (PBUH) Al-Alamiyah University, Qom, Iran. assari.jawad@gmail.com
2. Ahl al-Bayt History Department, Complex of Islamic History, Sira and Civilization, Al-Mustafa (PBUH) Al-Alamiya University, Qom, Iran (nematollah_safariforushani@miu.ac.ir)
3. Scientific Department of Arabic Language and Literature, Higher Complex of Language, Literature and Philology, Al-Mustafa Al-Alamiyah University (PBUH), Qom, Iran m_ashayeri@miu.ac.ir

Received: 2023/08/17 | Accepted: 2023/10/21



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution4.0 | <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

دلایل پیشنهاد عبدالله بن عباس از سوی امیرالمؤمنین

به عنوان حکم در واقعه «حکمت»

(با تأکید بر نهج البلاغه)

محمد جواد عساری (نویسنده مسئول)^۱ | نعمت الله صفری فروشانی^۲

محمد عشایری منفرد^۳

شناسه دیجیتال (DOI): [10.22034/SKH.2023.16768.1450](https://doi.org/10.22034/SKH.2023.16768.1450)

نوع مقاله: علمی پژوهشی

ص: ۹۲/۷۳

چکیده

یکی از مهمترین وقایع دوران حکومت امیرالمؤمنین^(ع) واقعه حکمت بود که در مقطع پایانی جنگ صفین به وقوع پیوست. شایسته است این واقعه با توجه به مؤلفه‌های مختلف تاریخی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد؛ بررسی شخصیت‌های تأثیرگذار از میان یاران آن حضرت از مهمترین آن مؤلفه‌ها می‌باشد؛ یکی از آن شخصیت‌ها «عبدالله بن عباس» است. از جمله نکات قابل توجه درباره وی آن است که او در مرحله انتخاب حکمین، گزینه پیشنهادی امیرالمؤمنین^(ع) به عنوان حکم (داور) می‌باشد. سؤال اصلی این پژوهش، چرایی انتخاب این شخصیت از جانب آن حضرت می‌باشد. پاسخ به این سؤال با وجود برخی از ویژگی‌هایی که در نوع نگاه عبدالله بن عباس به

۱. گروه علمی زبان و ادبیات عربی، مجتمع عالی زبان، ادبیات و فرهنگ‌شناسی، جامعه المصطفی (ص) العالمیه، قم، ایران. assari.jawad@gmail.com

۲. گروه تاریخ اهل بیت، مجتمع تاریخ سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی (ص) العالمیه، قم، ایران. nematollah_safariforushani@miu.ac.ir

۳. گروه علمی زبان و ادبیات عربی، مجتمع عالی زبان، ادبیات و فرهنگ‌شناسی، دانشگاه بین‌المللی المصطفی (ص)، قم، ایران. m_ashayeri@miu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۲۹



حکومت‌داری امیرالمؤمنین^(ع) و برخی از اختلاف نظرهای وی با آن حضرت و همچنین شبهاتی مانند اتهام جانب‌داری امام و یا چگونگی جمع بین اعتماد امام و اخبار مربوط به خیانت او در بیت‌المال بصره در تحلیل واقعه حکمیت اهمیت ویژه‌ای دارد.

این پژوهش با محوریت نهج‌البلاغه و با استفاده از منابع تاریخی به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. مدعای این پژوهش این است که هیچ‌گونه جانب‌داری قبیلوی و مذموم در این انتخاب دخیل نبوده؛ بلکه معیارهای منطقی و معقول در این گزینش نقش داشته است. ضمناً اخبار مربوط به بیت‌المال بصره بر فرض صحت، توجیه قابل قبولی دارد که خللی به درستی تصمیم امام وارد نمی‌کند. نتیجه این پژوهش آن است که با وجود برخی اختلاف نظرها بین ابن عباس و امیرالمؤمنین^(ع) با توجه به ویژگی‌هایی ابن عباس از قبیل بهره‌مندی وی از معارف قرآنی، جایگاه اجتماعی و قبیلوی، توانمندی در مناظره، صلابت و پایداری و امانت‌داری، وی شایسته‌ترین فرد در میان یاران آن حضرت، بوده است.

واژگان کلیدی

امیرالمؤمنین علی^(ع)؛ عبدالله بن عباس؛ واقعه حکمیت؛ انتخاب حکم؛ نهج‌البلاغه.

مقدمه

در مقطع پایانی جنگ صفین (سال ۳۷ ق؛ روز هشتم تا دهم ماه صفر) واقعه مهم «حکمیت» به وقوع پیوست. این واقعه سرنوشت جنگ را به سود معاویه بن ابی‌سفیان (۶۰ ق) تغییر داد و زمینه حکومت بنی‌امیه (۴۱ - ۱۳۲ ق) را فراهم نمود. زمانی که معاویه سپاه شام را در آستانه شکست دید از عمروعاص (۴۲ ق) چاره‌جویی کرد؛ او هم پیشنهاد دعوت به حکمیت و داوری قرآن بین دو سپاه را مطرح نمود که به گفته وی پذیرش و یا عدم پذیرش آن از سوی سپاه عراق باعث اختلاف در میان آنان می‌شد (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۳: ۴۷۶) در مرحله انتخاب حکم پس از آن که شامیان عمروعاص و گروهی از قاریان عراق، ابوموسی اشعری (۵۲ ق) را به عنوان حکم برگزیدند امام^(ع) ابوموسی را با توجه به عملکرد تفرقه افکنانه وی در جنگ جمل برای این مأموریت، به صلاح ندانستند و فرمودند: «من عبدالله بن عباس را برای چنین کار مهم، شایسته می‌دانم» (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۳: ۴۹۹). طرف مقابل، به دلایلی با این نظر امام^(ع) مخالفت کردند و حتی با انتخاب دوم آن حضرت که مالک اشتر نخعی (۳۸ ق) بود، نیز مخالفت ورزیدند و در نهایت ابوموسی اشعری را برای حکمیت تعیین نمودند و امام^(ع) هم به ناچار، آن را پذیرفت.

آنچه در این مقطع قابل توجه می‌باشد، علت انتخاب ابن عباس به عنوان اولین گزینه پیشنهادی

امیرالمؤمنین^(ع) است. این اقدام، زمانی صورت گرفت که اگرچه برخی از یاران سرشناس آن حضرت مانند عمار یاسر (۳۷ ق) و هاشم بن عتبہ (۳۷ ق) در معرکه جنگ صفین به شهادت رسیده بودند ولی هنوز شخصیت‌های مطرح و برجسته‌ای مانند عمرو بن حَمِق (۵۰ ق) و حُجر بن عدی (۵۱ ق) در قید حیات بودند؛ ولی آن‌ها مورد انتخاب امام واقع نشدند؛ حتی مالک اشتر هم که به عنوان یکی از گزینه‌های پیشنهادی حکمیت مطرح شد، بعد از آن بود که یاران امام با انتخاب ابن عباس مخالفت کردند. (دینوری، ۱۳۷۳: ۱۹۲) بدون شک دلیل این انتخاب نیازمند تحلیل و بررسی است. اهمیت این موضوع زمانی بیش‌تر درک می‌شود که نوع نگاه ابن عباس به حکومت‌داری امیرالمؤمنین^(ع) و برخی از اختلاف نظرهای وی با آن حضرت؛ مانند عزل معاویه یا ابقاء موقت آن و یا اختلاف نظرهایی در جنگ جمل و همچنین رابطه نسبی ابن عباس با امیرالمؤمنین^(ع) که زمینه اتهام جانب‌داری به ایشان را فراهم می‌نمود نیز لحاظ گردد. فرضیه این پژوهش آن است که جامعیت شخصیت ابن عباس و ذو ابعاد بودن او در این انتخاب دخالت داشته است و امیرالمؤمنین^(ع) بر اساس معیارهایی معقول و منطقی، وی را برای این منصب برگزیده‌اند. بدیهی است برای رسیدن به سؤال اصلی این پژوهش باید ویژگی‌های شخصیتی، علمی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی عبدالله بن عباس مورد بحث و بررسی قرار گیرد. برای رسیدن به پاسخ این سؤال علاوه بر منابع تاریخی، کتاب نهج البلاغه که از ظرفیت تاریخی قابل توجهی برخوردار است، مورد استفاده و استناد قرار گرفته است.

اگر چه به طور مستقیم در ارتباط با عنوان تحقیق، کتاب یا مقاله‌ای نوشته نشده است؛ ولی آثاری که درباره عبدالله بن عباس و حوادث زمان او نوشته شده و می‌تواند در مسیر انجام این تحقیق مفید واقع شود، به صورت اجمالی معرفی می‌شود. لازم به ذکر است درباره جایگاه قرآنی و تفسیری ابن عباس آثار متعددی نوشته شده که به جهت عدم ارتباط با عنوان مقاله از معرفی آن‌ها صرف نظر می‌شود.

مهمترین کتابی که به صورت مبسوط دوران حیات ابن عباس را مورد بررسی قرار داده است «موسوعة عبدالله بن عباس؛ حبر الأمة و ترجمان القرآن» تألیف علامه سید محمد مهدی موسوی خراسان (۱۴۴۵ ق) در ۲۱ جلد می‌باشد. اثر دیگری که در باره ابن عباس و تحلیل شخصیت او حائز اهمیت است، کتاب «ابن عباس و أموال البصرة؛ دراسة و تحلیل» تألیف علامه سید جعفر مرتضی عاملی (۱۴۴۱ ق) است که در راستای بیان دیدگاهی در باره موضوع اختلاس بیت‌المال بصره توسط ابن عباس نوشته شده است. در همین راستا، مقاله «نقد تاریخی اختلاس ابن عباس با تأکید بر

نهج البلاغه» نوشته محمد مرتضوی و طاهره رحیم‌پور در ارتباط با عنوان این پژوهش، قابل استفاده می‌باشد. مقاله‌ای دیگر با عنوان «تحلیل انتقادی روایات متعارض کشی در جرح و تعدیل ابن عباس» نوشته محمدعلی مهدوی‌راد و بعضی از نویسندگان از دیگر پژوهش‌های انجام شده در باره ابن عباس است. از جمله کتاب‌هایی که در آن به طور مبسوط در باره شخصیت عبدالله بن عباس و مقاطع مهم حیات وی به خصوص امارت و کارگزاری در بصره، سخن به میان آمده جلد دوم از کتاب «سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین^(ع)» نوشته استاد علی اکبر ذاکری است که در سه جلد تألیف شده است.

انجام این پژوهش علاوه بر این که در تبیین سیره حکومتی امیرالمؤمنین^(ع) در نصب و عزل افراد در مناصب مهم نقشی به سزا دارد؛ از دو جهت به طور خاص حائز اهمیت است؛ اول آن که برخی از یاران امیرالمؤمنین^(ع) در انتخاب ابن عباس، امام^(ع) را متهم به جانب‌داری می‌کردند و روابط نسبی را در انتخاب وی دخیل می‌دانستند (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۳: ۴۹۹)؛ چه بسا در حال حاضر نیز برخی افراد به خصوص تاریخ‌پژوهان غیر مسلمان برای رفع چنین ابهامی به دنبال پاسخی تاریخی و روشمند در این زمینه می‌باشند.

جهت دیگر که پرداختن به این موضوع را حائز اهمیت می‌سازد، اخبار و روایاتی است که در باره اختلاف نظرهای ابن عباس با امیرالمؤمنین^(ع) در مواردی؛ مانند نوع تعامل با معاویه در آغاز حکومت آن حضرت (نوبری، ۱۳۶۴: ج ۵، ۱۱۰) و متهم کردن ایشان به عدم آگاهی از سیاست جنگ (مسعودی، بی تا: ۳۵۵/۲) و یا اظهار نظرهایی در جنگ جمل مانند آوردن ام سلمه به بصره (ذاکری، ۱۳۹۱: ۴۱۰/۲) نقل شده است. اخبار مربوط به خیانت ابن عباس به بیت‌المال بصره (طوسی، ب ۱۴۰۴: ۶۰ و ۶۲) هم از آن جهت که اعتماد به وی را خدشه دار می‌کند - در حالیکه امین بودن از شرایط حکم است - اهمیت بررسی این موضوع را دوچندان می‌نماید.

با توجه به مطالب فوق، به نظر می‌رسد دلایل انتخاب عبدالله بن عباس را باید در ابعاد مختلف شخصیت وی مورد بررسی قرار داد. با توجه به سخنان امیرالمؤمنین^(ع) در نهج البلاغه می‌توان ویژگی‌هایی از ابن عباس مانند جایگاه قرآنی، جایگاه اجتماعی، امانتداری، سازش‌ناپذیری را در این گزینش دخیل دانست. در ادامه هر کدام از این ابعاد، جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. بهره‌مندی از معارف قرآنی

یکی از ابعاد برجسته شخصیت ابن عباس، جایگاه علمی به ویژه جایگاه قرآنی اوست. وی پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص) در طلب علم و جمع‌آوری احادیث ایشان کوشش بسیار نموده و در

علم دین فقیه (ابن حجر، ۱۴۱۵: ۱۲۵/۴) و از شاگردان برجسته امیرالمؤمنین^(ع) بوده است (خوئی، ۱۳۷۲: ۲۴۶/۱۱) و با توجه به اینکه هنگام رحلت رسول خدا، سیزده سال داشته عمده دانش خود را از امیرالمؤمنین^(ع) فراگرفته و البته خود، نیز به این امر اعتراف نموده است (مفید، الف ۱۴۱۳: ۲۳۶) و می‌گوید: «برای آموختن آنچه نزد علی^(ع) بود، به دیگران مراجعه نکردم». (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۱۰۴/۳) در علم و دانش او همین بس که در میان عالمان و محدثان ملقب به «حبر الأمة» بود. (حسکانی، ۱۴۱۱: ۲۱/۱) «حبر» به فتح و کسر حاء به معنای دانشمند است. (اسماعیل بن عباد، ۱۴۱۴: ۹۰/۳)

یکی از عرصه‌های علمی ابن عباس که در آن اشتهار داشت، دانش فراوان او در فهم صحیح آیات قرآن و تفسیر و تأویل آن‌ها بود تا جایی که او را «ترجمان القرآن» می‌گفتند. (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۷۵/۱) هنوز دهه اول از وفات پیامبر گرامی اسلام^(ص) نگذشته بود که ابن عباس تلاش خود را به صورت ویژه در تفسیر قرآن و استنباط معانی آن به کار می‌گرفت (زرکشی، ۱۳۷۶: ۱۵۷/۲) و این در حالی بود که دیگر صحابه به امور دیگر مشغول بودند.

شاهد دیگری که بر منزلت و جایگاه قرآنی ابن عباس اشاره دارد، آن است که امام در جنگ جمل نیز وقتی می‌خواستند پیش از آغاز جنگ برای اتمام حجت کسی را نزد سپاه دشمن بفرستند تا قرآن را میان آن‌ها حکم قرار دهد و بر اساس قرآن حقانیت امام را برای آن‌ها بیان کند، «عبدالله بن عباس» را احضار نمودند و قرآنی به او دادند و فرمودند با این قرآن پیش طلحه و زبیر و عایشه برو و آنان را به احکام قرآن دعوت کن و به طلحه و زبیر بگو، علی می‌گوید، مگر شما با اختیار خود با من بیعت نکردید؟ اکنون چه انگیزه‌ای شما را به شکستن بیعت من واداشته است و این کتاب خدا میان من و شماست. (مفید، ب ۱۴۱۳: ۳۳۶)

با توجه به این که واقعه حکمیت با محوریت «قرآن کریم» شکل گرفت، در ابتدا که با بلند کردن قرآن‌ها بر نیزه آغاز شد و تقاضای حکم قرار دادن این کتاب مقدس عنوان شد و همچنین در متن این واقعه که مقرر شد دو حکم انتخابی بر اساس آیات قرآن داوری کنند و مخاصمه صفین را بر اساس حکم قرآن حل و فصل نمایند؛ بدیهی است در چنین موقعیتی مناسب‌ترین فرد برای داوری باید کسی باشد که نسبت به فهم آیات قرآن آگاهی لازم را داشته باشد. با توضیحی که گذشت معلوم شد برترین گزینه در میان اصحاب امیرالمؤمنین^(ع) برای این امر، عبدالله بن عباس است.

اهمیت ویژه انتخاب ابن عباس با لحاظ شخصیت قرآنی او، زمانی بیش‌تر روشن می‌شود که حضور «قزاء» کوفه و نقش آن‌ها در فتنه بالابردن قرآن‌ها را مد نظر قرار دهیم؛ قزاء بخشی از خواص

و نخبگان جامعه اسلامی بودند که چون از حاملان و قاریان قرآن کریم شمرده می‌شدند همواره موقعیت ممتازی در میان مسلمانان داشتند و غالباً در زمینه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، بخش زیادی از افراد جامعه را با خود همسو می‌کردند. آن‌ها در برخی موارد در حکومت و تصمیم‌های کلان آن اثرگذار بودند؛ آن‌ها تا حد قابل توجهی در جهت‌دهی جامعه به سمت و سوی مورد نظر خود تأثیرگذار بودند و با ایفای نقش مشروعیت‌بخشی و حمایتی، باعث تقویت حکومت‌ها و یا با ایفای نقش انتقادی و اعتراضی باعث تضعیف آن‌ها می‌شدند. کناره‌گیری گروهی از قراء - که چهارصد نفر و از اصحاب عبدالله بن مسعود (۳۲ ق) بودند - از همراهی امام^(ع) در صفین در همان آغاز حرکت سپاه و ایجاد شک و تردید در حقانیت ایشان نمونه‌ای از نوع نگاه به قراء می‌باشد. (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۳: ۱۱۵) همچنین گفتگوی برخی از قراء با معاویه و امیرالمؤمنین^(ع) و تلاش برای منصرف کردن آن‌ها از جنگ، گویای درک ناقص آن‌ها از شناخت حق و باطل بود. نکته قابل تأمل، پاسخ امام^(ع) به آن‌ها است؛ وقتی گفتند: معاویه می‌گوید: اگر علی در ادعای خود مبنی بر این‌که قتل عثمان کار او نبوده، صادق است؛ قاتلان عثمان که در سپاه او هستند را به ما تحویل دهد؛ قطع نظر از اینکه درخواست معاویه از اساس ایراد جدی داشت، امام فرمودند: «آن گروه (که عثمان را کشتند) قرآن را بر او تفسیر کردند و اختلاف نظر و پراکندگی پدید آمد و او را در حالی کشتند که سلطنت و حکومت داشت ...» (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۳: ۱۸۹). به نظر می‌رسد چون مخاطب امام^(ع) قراء بودند ایشان با تعریض به قاریان که چگونه نمی‌توانند این واقعه را با روح تعالیم قرآن منطبق کنند این پاسخ دقیق را به آن‌ها دادند.

در نهج البلاغه توصیه و سفارش کوتاهی از امیرالمؤمنین^(ع) به عبدالله بن عباس در قالب نامه‌ای آمده است که می‌تواند به بهره‌مندی او از معارف قرآنی اشاره داشته باشد. این توصیه زمانی توسط امام^(ع) خطاب به ابن عباس بیان شده که وقتی خوارج در بازگشت از صفین به حروراء رفتند و با اصرار بر موضع نادرست خود در قبول حکمیت توسط امیرالمؤمنین ایشان را کافر دانستند (اسفراینی، ۱۴۱۱، ص ۷۳ و شهرستانی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۷) آن حضرت، ابن عباس را برای گفتگو نزد خوارج فرستادند. ایشان در این بیان کوتاه، روش استدلال در مقابل خوارج را به وی یادآور می‌شوند و به او می‌فرمایند: «با ایشان به قرآن مناظره مکن؛ زیرا قرآن معنای گوناگونی را در درون خود دارد، تو چیزی می‌گویی و آن‌ها چیزی می‌گویند...؛ بلکه با ایشان به سنت مناظره کن که راه گریز نیابند». (نهج البلاغه، نامه ۷۷)

برخی بر این باورند که امام^(ع) چون می‌دانستند او در اثر بهره‌مندی از معارف غنی قرآن شیفته

استدلال‌های قرآنی است، به او سفارش کردند که در این جایگاه به قرآن احتجاج نکند؛ زیرا قرآن حقیقتی کلی و چند بعدی و برای همیشه و همه جا و همه شرایط است و هر کس به زاویه و ساحتی از حقیقتی که خود به دنبال آن است چنگ می‌زند و آن را مطابق با نگرش خود می‌داند و حق را به جانب خود می‌بیند... از این رو امیرالمؤمنین^(ع) به ابن عباس چنین سفارشی کردند (جعفری، ۱۳۸۰: ۱۴۷/۵)؛ البته قابل ذکر است که با این حال، ابن عباس در مناظرات به همان شیوه قرآنی عمل کرد (و این خود دلیل بر اشراف و تسلط او به قرآن است) به همین سبب به دلیل ذو وجوه بودن قرآن برخی از خوارج آیات را طبق رأی خود تفسیر کردند و ابن عباس را مورد انتقاد قرار دادند (طبری، الف ۱۳۸۷: ۶۴/۵) در نهایت خود امیرالمؤمنین به حروراء آمدند و با استناد به روش پیامبر اکرم^(ص) در صلح حدیبیه و پیمان بستن با مشرکان، آنان را قانع کردند و به کوفه بردند. (طبری، ۱۴۱۵: ۳۹۰)

۲. جایگاه برجسته اجتماعی

بدون شک یکی از ملاک‌ها و معیارها در گزینش افرادی که می‌خواهند مناصب مهمی مانند داوری در واقعه حکمیت را بپذیرند میزان مقبولیت عمومی و جایگاه اجتماعی آن‌ها است که به طور طبیعی قبول و پذیرش حکم صادره از جانب آن‌ها را نیز به دنبال خواهد داشت. امیرالمؤمنین^(ع) به این ملاک و معیار توجه داشتند و با توجه به ساختار اجتماعی در آن زمان، موقعیت قبیلوی فرد مورد نظر را نیز لحاظ نمودند.

نکته‌ای که نباید آن را از نظر دور داشت آن است که بر اساس تعالیم قرآن کریم، مهمترین ملاک برتری افراد باید میزان تقوای الهی در آن‌ها باشد (حجرات: ۱۳) و اگر آن حضرت ملاک جایگاه قبیلوی را در این انتخاب لحاظ کردند به لحاظ اصالت دادن به این معیار نبود؛ بلکه به جهت آن بود که نظام اجتماعی حاکم از صدر اسلام و قبل از آن، در میان اعراب به ویژه در حجاز و عراق و یمن، نظام قبیلوی حاکم بوده است و هر انسان عاقل و حکیمی نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن نظام اجتماعی حاضر به تدبیر امور بپردازد و البته این منافاتی با برتری تقوا ندارد؛ دین اسلام و پیامبر اکرم^(ص) نیز منکر یا مخالف نظام قبیلوی نبوده و تنها معایب آن را اصلاح نموده‌اند.

در هر صورت این معیار و ملاک، مقبولیت اجتماعی پیدا کرده بود و از آن جایی که در جدل گاهی التزام به آنچه طرف مقابل پذیرفته لازم می‌باشد امیرالمؤمنین^(ع) قریشی بودن ابن عباس را مطرح نمودند و آن را یکی از دلایل گزینش وی دانستند.

در میان قبائل عرب در حجاز قبیله قریش از شرافت و منزلت ویژه‌ای برخوردار بود. زمانی که قصی بن کلاب جد چهارم پیامبر گرامی اسلام^(ص) که برخی او را سرسلسله قبیله قریش می‌دانند با

شکست دادن قبیله خزاعه بر مکه حاکم شد و قبایل اطراف مکه را در کنار یکدیگر جمع کرد و همراه با فرزندانش مناصب مهم مکه را به عهده گرفتند منزلت و جایگاه اجتماعی بلند آن‌ها آغاز شد (حموی، ۱۹۹۵: ۳۳۶/۴) و همواره این شرافت و بزرگی ادامه داشت و با ظهور پیامبر اسلام از میان این قبیله عظمت و شأن والای آن به طور شگفت‌انگیزی افزایش یافت.

آنچه از سخنان امیرالمؤمنین^(ع) در نهج البلاغه با معیار و ملاک اجتماعی و قبیلوی در گزینش عبدالله بن عباس مناسب به نظر می‌رسد، فرازی از نامه ایشان به مالک اشتر در هنگام فرستادن وی به امارت مصر می‌باشد. ایشان در بیان ملاک و معیارهای گزینش کارگزاران به مالک می‌فرمایند: «...سپس به سراغ کسانی برو که دارای شخصیت و اصالت خانوادگی از خاندان‌های صالح و خوش سابقه و دارای برازندگی و شجاعت و سخاوت و کرم باشند» (نهج البلاغه، نامه ۵۳).

بدون شک یکی از خاندان‌هایی که دارای نشانه‌های فوق، خاندان عباس بن عبدالمطلب بودند. علاوه بر اینکه جناب عباس، در زمان صدر اسلام دارای مناصب مهم اجتماعی و مذهبی مانند تولیت و عمارت مسجد الحرام و تصدی زمزم و مقام سقایت آن در زمان خود بود که در آیات قرآن کریم هم به آن اشاره شده است (توبه: ۱۹) فرزندان وی نیز در زمان امیرالمؤمنین^(ع) و فرزندان آن حضرت از سوی ایشان در مناصب و مسئولیت‌های مهم اجتماعی و سیاسی منصوب شدند؛ مانند قثم بن عباس که از سوی امیرالمؤمنین^(ع) به فرمانداری مکه منصوب شد و کارگزار ایشان در حجاز بود. (ابن خیطا، ۱۴۱۵: ۱۵۲ و نهج البلاغه، نامه ۶۷) یا عبید الله بن عباس که از جانب آن حضرت به حکومت یمن فرستاده شد و ضمناً از سوی ایشان سه مرتبه امارت حج خانه خدا را در سال‌های ۳۶ تا ۳۸ عهده‌دار بود (طبری، الف ۱۳۸۷: ۵/۱۳۶ و ۱۴۰)؛ علاوه بر آنچه گفته شد می‌توان بخش قابل توجهی از موفقیت عباسیان در تأسیس خلافت و مقبولیت آن‌ها در میان مردم را مرهون جایگاه و منزلت اجتماعی خاندان عباس بن عبدالمطلب دانست.

۳. توانمندی در مناظره

بدیهی است در واقعه‌ای مانند حکمیت در جنگ صفین، یکی از اموری که از اهمیت بالا برخوردار می‌باشد، توانمندی در مناظره و دارا بودن ظرفیت هرچه بیش‌تر در فرد حکم و داور برای غلبه بر مکر و خدعه احتمالی طرف مقابل است. برای تأمین این هدف دو قابلیت و ویژگی باید در حکم وجود داشته باشد که هر دوی آن‌ها در ابن عباس وجود داشت؛ ویژگی اول، ذکاوت و هوشمندی و ویژگی دوم، قوت و قدرت بیان است؛ ویژگی اول باید به طوری که فرد مذاکره کننده فریب مکر و خدعه دشمن را نخورد و با هوشمندی بتواند توطئه دشمن را خنثی کند و در برابر آن،

موضع به جا و صحیح اتخاذ نماید. این توانایی زمانی اهمیت خود را بیشتر نشان می‌دهد که طرف مقابل، فردی مانند عمرو عاص است که انسانی بسیار زیرک و خدعه‌گر است. کسی که بر اساس روایت شعبی از داهیان و سیاستمداران چهارگانه عرب بود (نویری، ۱۴۲۳: ۳۲۴/۲۰) که فتنه‌ها از او آغاز می‌شد و به او باز می‌گشت. کسی که تبهکاری‌ها و شیطنت‌های او مشهور است و در میان برخی از منابع، دست به دست گشته است. (امینی، ۱۳۵۹: ۳۷)

شهرت فریبکاری عمرو عاص را می‌توان از سخن ابن عباس به ابوموسی در دومة الجندل (دومة الجندل، به ضم جیم و فتح دال، منطقه‌ای بین عراق و شام؛ منطقه‌ای که اعلام نتیجه حکمیت در آنجا واقع شده است. (ر.ک: معجم البلدان، ۴۸۷/۲). فهمید که گفت: «به خدا سوگند، گمان من بر این است که این امر هم برای تو و هم برای ما شرّ است؛ زیرا در برابر تو کسی قرار گرفته است که زیرک عرب است». (ابن ابی‌الحدید، بی‌تا: ۲/۲۴۶)

ذکاوت ابن عباس را می‌توان از سخنان امیرالمؤمنین^(ع) نیز برداشت کرد؛ ایشان بعد از آنکه با انتخاب ابوموسی مخالفت نمودند و مردم را به انتخاب عمرو عاص از جانب معاویه توجه دادند، فرمودند: «برای مقابله با یک قُرشی هیچکس مانند یک قُرشی صلاحیت ندارد. پس شما هم عبدالله بن عباس را در برابر او (عمرو عاص) برگزینید، چه هیچ‌گرهی نیست که عمرو ببندد و عبدالله از گشودنش ناتوان باشد و هیچ‌گرهی نیست که او بگشاید و این از بستنش فرو بماند». (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۳: ۵۰۰) امام با بیان این مطلب علاوه بر این که برتری ابن عباس را بر ابوموسی نشان دادند، به نکته دقیق و مهمی اشاره کردند و آن این که در مناظرات و گفتگوها هر قدر که طرفین یکدیگر را بشناسند و از روحیات و تفکرات یکدیگر مطلع باشند، بیشتر می‌توانند بر طرف مقابل فائق آیند و طبیعتاً کسانی که از یک تیره و قبیله باشند در این جهت سزاوارترند. نمونه‌ای از هوشمندی ابن عباس در دومة الجندل قابل مشاهده است؛ هنگامی که عمرو عاص و ابوموسی گفتگوهای خود را تمام کردند و به توافق رسیدند، قبل از آن که آن توافق را به صورت رسمی ابلاغ کنند، بنابر آن شد که نخست ابوموسی سخن بگوید، ابن عباس متوجه فریب عمرو عاص شد و به ابوموسی گفت: «وای بر تو! به خدا سوگند گمان کنم که او تو را فریب داده است. اگر شما هر دو بر یک چیز توافق کرده‌اید، او را پیش انداز تا قبل از تو سخن گوید و نظر مشترک را بیان نماید. سپس تو پس از او سخن بگو، که همانا عمرو انسانی حيله‌گر است و من ایمن نیستم که او به آنچه شما در خلوت میان خود توافق کرده و هر دو به آن رضایت داده‌اید، وفا کند. پس چون تو در میان مردم برخاستی و سخن گفتی، در پی آن با تو مخالفت خواهد کرد». (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۳: ۵۴۵ و ۵۴۶)

داشتن بیانی گویا و نافذ در بحث‌ها و مناظرات، از دیگر ویژگی‌های بارز ابن عباس بود. این ویژگی و همچنین ذکاوت و هموشمندی او در بعضی از سخنان وی مورد توجه قرار گرفته است؛ او پس از آنکه بیانی خود را از دست داد دو بیت شعر به این مضمون سرود: «اگر خداوند نور از دو چشمان من برده است ولی در زبان و قلبم نور آن دو قرار داده شده است. قلبم با ذکاوت و ذهنم تیز است و در دهانم بزنده‌ای چون شمشیر دارم» (امینی، ۱۴۱۶: ۳۶۸/۲) قدرت بیان ابن عباس موضوعی است که حتی مخالفان او هم به آن اعتراف داشتند. آن‌گونه که در بخشی از احتجاجات وی با خوارج نقل شده وقتی آن‌ها مغلوب پاسخ مستدل و محکم او شدند به وی گفتند: ای ابن عباس! تیزی زبان خود را از ما بردار، که بسیار تیز است و به گاه استدلال، به اعماق نفوذ می‌کند. (میرد، ۱۴۱۷: ۱۷۴/۳) نمونه‌های گوناگونی از احتجاجات او در تاریخ نقل شده که احتجاج او با معاویه در باره قتل عثمان و یا در موضوع تفسیر قرآن از آن جمله است. (ابن ابی‌الحدید، بی تا: ۱۵۴/۱۶ و طبرسی، ۱۴۲۲: ۲۹۴/۲)

اگر چه دو ویژگی فوق به طور صریح و برجسته در نهج البلاغه ذکر نشده است؛ ولی می‌توان از اینکه آن حضرت، ابن عباس را در مقابل عمرو عاص که به زیرکی معروف بود، قرار دادند و فرمودند: «برای داوری، عبدالله بن عباس را رو در روی عمرو عاص قرار دهید» (نهج البلاغه، خطبه ۲۳۸) این برداشت را کرد که کسی که در ذکاوت و فراست در حدی است که می‌تواند بر پسر عاص غلبه کند، ابن عباس است و همچنین از اینکه ایشان برای احتجاج با خوارج که مناظره با آن‌ها توانمندی بالایی علمی و قوت و قدرت در بیان و استدلال را می‌طلبید، ابن عباس را فرستادند و البته توصیه‌هایی هم به او فرمودند (نهج البلاغه، نامه ۷۷) گواه و شاهی بر وجود دو ویژگی مزبور در وی می‌باشد.

۴. صلابت و پایداری

یکی از معیارهای فردی که در جایگاه حکم بین سپاه حق و باطل و در مقام گفتگو با نماینده سپاه دشمن قرار می‌گیرد آن است که در معرض سستی و تزلزل واقع نشود و با تطمیع و مانند آن در اراده و تصمیم او خلل وارد نشود. عبدالله بن عباس دارای شخصیتی استوار، قاطع و خلل‌ناپذیر بود و ذره‌ای اجازه طمع در خود از سوی دشمن را نمی‌داد. نمونه‌های متعددی برای این ویژگی ابن عباس می‌توان بیان کرد؛ ولی به تناسب موضوع مقاله دو نامه‌ای که در جنگ صفین از جانب معاویه با هدف جذب وی به سوی خود و کناره‌گیری از امیرالمؤمنین^(۴) برای ابن عباس نوشته شده بود و همچنین پاسخ‌های وی را مرور می‌کنیم؛ البته لازم به ذکر است نامه اول را عمرو عاص به دستور

معاویه و نامه دوم را شخص معاویه نوشته است.

در مقطع پایانی پس از آنکه معاویه از صحبت با اشعث بن قیس توسط برادرش عتبه بن ابی سفیان ناامید شد به عمروعاص گفت برترین فرد بعد از علی، عبدالله بن عباس است؛ نامه‌ای به او بنویس، شاید توانستی او را به رفق و مدارا دعوت کنی. عمروعاص پاسخ داد: «قطعا ابن عباس فریب نمی‌خورد و اگر توانستی در او طمع کنی توانسته‌ای در علی طمع کنی» (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۳: ۴۱۰) معاویه گفت تو نامه را بنویس، تأثیر آن بر عهده من. عمروعاص نامه را نوشت و بعد از تأکید بر جایگاه ابن عباس و این که این جنگ جز به هلاکت کشاندن شامیان و عراقیان نتیجه‌ای نخواهد داشت نوشت در میان ما و شما کسانی هستند که از ادامه جنگ ناخشنودند که از جمله این افراد می‌تواند مشاور امین باشد و آن شخص، تو هستی. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۰۷/۲)

عبدالله بن عباس با قاطعیت تمام، نامه عمروعاص را پاسخ داد که در بخشی از آن آمده است: «اما بعد؛ من در میان عرب کسی را بی‌حیاط از تو ندیدم. معاویه تو را به دنبال هوا و هوس کشانده است و تو دینت را به بهای اندکی به او فروخته‌ای و سپس به طمع حکومت، مردم را به تردید و اشتباه افکنده‌ای و چون دیده حقیقت‌بین نداشته‌ای، همان‌گونه که گنهکاران دنیا را بزرگ می‌شمارند، دنیا را به دل، بزرگ شمرده‌ای ولی به ظاهر، پاکدامنی و پاکیزگی پارسایان را از خود نشان داده‌ای. اگر به راستی به دنبال خوشنودی خدا هستی مصر را رها کن و به خانه‌ات باز گرد. در این جنگ معاویه همانند علی نیست. علی آن را برای حق آغاز کرد و با حجت به پایان آورد؛ ولی معاویه با ستمگری و سرکشی آغاز کرد و به اسراف (و افراط در خونریزی) کشاند... و السلام». (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۳: ۴۱۲)

گویا عمروعاص هنوز احتمال نرمش از جانب ابن عباس را احساس می‌کرد و همین امر باعث شد شخص معاویه نامه دیگری را برای ابن عباس بنویسد. معاویه گفت ابن عباس مردی قریبی است؛ من پیرامون دشمنی بنی‌هاشم با ما، نامه‌ای برای او می‌نویسم. وی در بخشی از این نامه نوشت شما هیچکس را مانند یاران عثمان بن عفان نیاززدید و حتی طلحه و زبیر که به خونخواهی وی برخاسته بودند را کشتید؛.... اگر پس از عثمان مردم با تو بیعت کرده بودند ما تو را بیش از علی سزاوار (خلافت) می‌دانستیم و به سویت می‌شتافتیم.

چون این نامه به ابن عباس رسید خشمگین شد و با بیان این که تا چند پسر هند می‌خواهد عقل مرا بدزد و تا چه وقت من باید دندان بر جگر گذارم و گفتنی‌های خود را نگویم؟! در پاسخ معاویه نامه‌ای نوشت که در بخشی از آن آمده است:

«اما بعد، [نامه‌ات به من رسید و آن را خواندم]، این که یاد کرده بودی [به نظر تو] ما در آزدن

یاران عثمان شتاب داریم و از حکومت بنی امیه بیزاریم، به جان خودم سوگند که تو خود، آنگاه که عثمان به تو نیاز داشت و از تو یاری خواست او را وا گذاشتی و راه خود در پیش گرفتی و کار را بدانجا کشاندی، و پسر عمّت، ولید بن عقبه، برادر عثمان در این باره میان من و تو گواه است. اما طلحه و زبیر، نخست ایشان بر ضدّ (علی) برخاستند و عرصه را بر او تنگ کردند و سپس در حالی که بیعت او را شکستند و حکومت می‌خواستند دست به شورش زدند. پس ما به سبب پیمان شکنی و جفاکاری با آن دو تن، و با تو نیز جنگیدیم..... خلافت بی‌گمان از آن کسی است که بر سر او مشورت شده باشد، ای معاویه! تو کجا و خلافت؟ که تو اسیری آزاد شده و پسر اسیری آزاد شده‌ی بیش نیستی، [و خلافت از آن مهاجران نخستین است و اسیران آزاد شده را در آن هیچ حقی نباشد. و السلام].» (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۳: ۴۱۵)

چون این نامه به معاویه رسید گفت: این کاری بود که خود با خویشتن کردم. تا یک سال، دیگر نامه‌ای به او نخواهم نوشت. آنچه عمرو عاص و معاویه را ناامید کرد صلابت و قاطعیت در پاسخ عبدالله بن عباس بود. امیرالمؤمنین^(ع) در نهج البلاغه سه ویژگی را برای مجریان فرمان الهی لازم و ضروری برشمرده و می‌فرماید: «فرمان خدا را تنها کسی می‌تواند اجرا کند که نه سازش کار باشد و نه تسلیم و ذلیل در برابر دیگران باشد و نه پیروی از طمع‌ها کند». (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۰)

بدیهی است آنان که اهل «مصانعه» (به معنای سازشکاری و رشوه گرفتن) هستند هرگز نمی‌توانند در مسیر حق پایدار باشند زیرا قدرتمندان از اهل باطل آن‌ها را خریداری می‌کنند و از حق منصرف می‌سازند. همچنین کسانی که ضعیف و ذلیل و ناتوانند قدرت اجرای فرمان خدا را ندارند؛ زیرا اجرای فرمان حق قاطعیت و شجاعت می‌طلبد و افراد ذلیل که به روش اهل باطل عمل می‌کنند، توان این کار را ندارند. همچنین اشخاص مبتلا به انواع طمع (طمع در مقام، مال و خواسته‌های هوس‌آلود)، هرگز نمی‌توانند مجری فرمان خدا باشند؛ زیرا طمع بر سر دوراهی‌ها و چندراهی‌ها آن‌ها را به سوی خود جذب می‌کند و از پیمودن راه حق باز می‌دارد. نمونه دیگری که در نهج البلاغه ناظر به صلابت و قوت عمل کارگزاران دستورات الهی که در زمره پرهیزگاران هستند می‌باشند، فرازی از خطبه همام می‌باشد که امیرالمؤمنین^(ع) می‌فرماید: «یکی از نشانه‌های پرهیزگاران این است که او را در دین قوی و نیرومند می‌بینی» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳) بدون شک یکی از مهمترین موارد بروز و ظهور دستورات دینی، قرار گرفتن در جایگاه اجرای حکم و فرمان الهی است.

۵. امانت‌داری

ویژگی امانت‌داری که علاوه بر آموزه‌های دینی، عقل و خرد نیز بر آن حکم می‌کند، از دیرباز همواره مورد توجه مردم در شوون مختلف بوده است. بدون شک در امر تحکیم و داوری این خصوصیت اخلاقی اهمیت ویژه‌ای دارد؛ بنابراین وثاقت و مورد اعتماد بودن حکم و داور در انتخاب آن لازم و ضروری است و این ویژگی در همه جوامع معتبر می‌باشد. عرب‌ها نیز برای حل اختلافات خویش در دعاها و تقسیم ارث و آب و زراعت و قصاص به افرادی با عنوان «قُضات تحکیم» مراجعه می‌کردند. آن‌ها افرادی را که اهل شرافت و صداقت و امانت‌داری و ریاست و صاحب سنّ و مجد و تجربه بودند به حکمیت میان خویش برمی‌گزیدند؛ زیرا آن‌ها دین خاصی نداشتند که بر طبق دستورها و احکام آن عمل کنند. (یوسفی غروی، ۱۴۱۷: ۲۵۸/۱)

بدیهی است شخصیتی مانند امیرالمؤمنین^(ع) در انتخاب حکم و داور در واقعه مهمی مانند حکمیت این ویژگی را در گزینه پیشنهادی خود لحاظ می‌کند. عبدالله بن عباس از نگاه آن حضرت فردی امین و مورد اعتماد بود. شاهد این ادعا آن است که ایشان در فرازی از نامه‌ای که بنابر قول مشهور خطاب به ابن عباس نوشتند، به این خصلت وی اشاره کرده و فرمودند: «در میان خاندانم در نظرم مردی از تو بیشتر برای همدردی و پشتیبانیم وجود نداشت، و در پرداخت سپرده و امانت بهتر مورد اعتماد نبود» (نهج البلاغه، نامه ۴۱) آنچه در ذیل این ویژگی مناسب است مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد اتهام اختلاس ابن عباس از بیت‌المال بصره در زمان انتصاب وی از سوی امیرالمؤمنین^(ع) در آن شهر می‌باشد که در نگاه اول، امانت‌داری ابن عباس را زیر سؤال می‌برد.

برخی از منابع تاریخی آورده‌اند ابن عباس در زمان انتصابش از سوی امیرالمؤمنین^(ع) در بصره در برخورد تندی با ابوالأسود دُئلی که در آن زمان قاضی بصره و کاتب ابن عباس در آن شهر بود (ابوالفرج، ۱۴۱۵: ۴۸۴/۲) او را با عبارتی تحقیرآمیز مورد خطاب قرار داد؛ ابوالأسود نیز طی نامه‌ای به امیرالمؤمنین^(ع) ایشان را از دست‌اندازی ابن عباس به بیت‌المال و حیف و میل کردن آن آگاه کرد. آن حضرت نیز نامه‌ای به ابن عباس نوشتند و از وی توضیح خواستند. ابن عباس هم طی نامه‌ای علاوه بر دروغ خواندن چنین نسبتی به وی، خود را حافظ بیت‌المال شمرد. امام در نامه‌ای دیگر از وی گزارش میزان بیت‌المال و مصارف آن را درخواست کردند که ابن عباس در پاسخ، با اشاره به توطئه افراد بدگمان بر علیه خود، از مسئولیت خود اعلام انصراف کرد و نوشت هر کسی را که مناسب می‌دانید برای امارت بصره بفرستید که من قصد رفتن از بصره را دارم و با گروهی از بستگان مادری خود اموال بصره را برداشت و به سمت مکه حرکت کرد. مردم بصره برای بازستانی

اموال به دنبال وی حرکت کردند؛ ولی بعد از برخوردها و صحبت‌هایی که بین آن‌ها پیش آمد در نتیجه ابن عباس و همراهانش راهی مکه شدند و مردم بصره بازگشتند. (ابن اثیر، ۱۳۵۸: ۳/۳۸۶ و طبری، الف ۱۳۸۷: ۱۴۱/۵)

نقل تاریخی فوق به تدریج در کتب و منابع دیگر هم آورده شده و تقریباً به یک قول معروف تبدیل گردیده است؛ ولی برخی از تاریخ‌پژوهان با ذکر مستندات و شواهد و قرائن تاریخی، گزارش اختلاس را غیر قابل قبول می‌دانند و بر فرض صحت، قول ابن اعمش کوفی را در این باره صحیح می‌دانند اگرچه آن نقل نیز با ملاحظاتی همراه است (عاملی، ۱۳۹۶: ۲۷)؛ برخی از مستندات غیر واقعی بودن گزارش اختلاس عبارتند از: عدم طرح موضوع اختلاس در مناظرات ابن عباس و امویان؛ گواهی منابع تاریخی بر باقی بودن وی بر امارت بصره تا بعد از شهادت امیرالمؤمنین^(ع) و بلکه تا ماجرای صلح امام حسن^(ع) در بصره (طبری، الف ۱۳۸۷: ۱۴۱/۵)؛ آگاهی ابن عباس از شدت برخورد امیرالمؤمنین^(ع) در دست‌اندازی به بیت‌المال، رفتن ابن عباس به سوی مکه با وجود امکان برخورد حضرت با وی در آن‌جا و نرفتن به سمت معاویه که همواره به دنبال جذب ابن عباس بود، به کارگیری ابن عباس توسط امام حسن^(ع) به عنوان یاور و پشتیبان مورد اعتماد خود و همچنین این‌که بعد از شهادت امیرالمؤمنین^(ع) گزارشی مبنی بر مطالبه بیت‌المال اختلاس شده توسط معاویه وجود ندارد. (عاملی، ۱۳۹۶: ۳۹ و ۴۲ و ۴۵ و ۵۶)

گزارش مشابه دیگری در جریان اختلاس وجود دارد که به صواب نزدیک‌تر است و آن نقل ابن اعمش کوفی است؛ بر اساس این گزارش، زمانی که ابن عباس به حج رفته بود و در غیبت خویش زیاد بن ابیه را مسئول بیت‌المال و ابوالأسود را نائب خود در اقامه نماز قرار داده بود، بین آن دو کدورتی پیش آمد و در نتیجه ابوالأسود، زیاد را هجو کرد؛ زیاد پس از آمدن ابن عباس، جریان هجو او را مطرح کرد و ابن عباس هم ابوالأسود را مورد شماتت و بدگویی قرار داد، ابوالأسود نیز برای جبران این برخورد به فکر حيله‌ای افتاد و نامه‌ای به امیرالمؤمنین^(ع) نوشت و ایشان را از دست‌اندازی ابن عباس به بیت‌المال آگاه کرد. در ادامه نامه‌هایی بین آن حضرت و ابن عباس مبادله شد و پس از مشخص شدن کذب گزارش ابوالأسود، ابن عباس همچنان به انجام مسئولیت خود در امارت بصره ادامه داد. (ابن اعمش، ۱۴۱۱: ۴/۲۴۰) گزارش ابن اعمش اگرچه اشکالات نقل طبری و ابن اثیر را ندارد؛ ولی با آنچه درباره ابن عباس نقل شده مبنی بر این‌که وی در زمان امیرالمؤمنین^(ع) به سفر حج نرفته است در تعارض می‌باشد؛ بنابراین، بر فرض صحت این خبر؛ باید سفر حج ابن عباس را اشتباه راوی بدانیم و چه بسا او در آن زمان به کوفه نزد امیرالمؤمنین^(ع) بوده باشد. (عاملی، ۱۳۹۶: ص ۷۲)

با توجه به آنچه گذشت به نظر می‌رسد جریان اختلاس ابن عباس از حکایات جعلی و غیر واقعی باشد؛ اما اینکه چرا و در چه زمانی این جعل صورت گرفته نظراتی وجود دارد. برخی این جعل را مربوط به زمان أمویان به ویژه عصر مروانیان و در آستانه آغاز حکومت عباسیان و برای تخریب آن‌ها می‌دانند؛ از طرفی ابن عباس را مورد توجه خلیفه دوم معرفی می‌کنند و از طرفی می‌گفتند علت این که ابن عباس از جانب خلیفه دوم به امارت هیچ منطقه‌ای منصوب نشد - بر خلاف زمان حکومت امیرالمؤمنین^(ع) - آن بود که به نظر خلیفه، ابن عباس فیء را تأویل می‌برد و حلال می‌شمرد. (ابن عبدربه، ۱۴۰۷: ۱۲۰/۳)

در میان سخنان امیرالمؤمنین^(ع) در نهج البلاغه نیز به دو نامه شکوه‌آمیز از سوی ایشان نسبت به یکی از کارگزاران اش بر خورد می‌کنیم که اگرچه سید رضی صریحاً مخاطب نامه را ذکر نکرده است ولی قول معروف آن است که این دو نامه خطاب به عبدالله بن عباس نوشته شده و ناظر به جریان اختلاس وی از بیت‌المال می‌باشد؛ یکی نامه ۴۰ که بنا بر بعضی از گزارش‌ها خطاب به ابن عباس نوشته شده است (ابن عبدربه، ۱۴۰۷: ۳۵۷/۴ و بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۷۴/۲) و دیگری نامه ۴۱ که برخی از شارحان نهج البلاغه بنا بر قول مشهور، آن را خطاب به ابن عباس می‌دانند. (ابن میثم، ۱۴۰۴: ۸۹/۵) با تحلیل و بررسی که در سطور فوق گذشت، معلوم گشت اصل ماجرای اختلاس نمی‌تواند اساس صحیح داشته باشد؛ بنابراین، باید بگوییم این دو نامه از سوی امام^(ع) به شخص دیگری غیر از ابن عباس نوشته شده که از کارگزاران مورد اطمینان ایشان بوده است. نکته مهمی که با موضوع این نوشته ارتباط دارد آن است که بر فرض بپذیریم که واقعه اختلاس صحیح باشد بنا بر نقل برخی منابع تاریخی این واقعه در سال چهارم هجری انجام شده (ابن اثیر، ۱۳۵۸: ۳۸۶/۳ و طبری، الف ۱۳۸۷: ۱۴۱/۵) که در این صورت این واقعه حدود دو سال بعد از واقعه حکمیت واقع شده و در زمان انتخاب ابن عباس از سوی امیرالمؤمنین^(ع) به عنوان حکم‌چنین مسأله‌ای مطرح نبوده است تا این که امانت‌داری ابن عباس را زیر سؤال ببرد و انتخاب ایشان را نادرست جلوه دهد.

نتیجه گیری

بعد از بررسی دلایل انتخاب عبدالله بن عباس از سوی امیرالمؤمنین^(ع) به عنوان حَکَم (داور) در واقعه حکمیت با تکیه بر سخنان آن حضرت در نهج البلاغه، این نتیجه بدست آمد که در انتخاب عبدالله بن عباس به عنوان حَکَم، برخی از معیارهای معقول و منطقی نقش داشته و هیچ‌گونه رابطه نسبی و جانب‌داری قبیلوی مذموم در این انتخاب دخالت نداشته است. عواملی از قبیل بهره‌مندی از معارف قرآنی، جایگاه برجسته اجتماعی، توانمندی در مناظره، صلابت و پایداری و امانتداری عبدالله بن عباس از مهمترین دلایل انتخاب وی از سوی امام^(ع) بوده است. ایشان با علم به برخی اختلاف نظرها و دیدگاه‌های ابن عباس با خودشان و با توجه به ویژگی‌های فوق در میان اصحاب و یاران خود، وی را شایسته‌ترین فرد برای این مسئولیت تشخیص داده است.

اما دلیل اینکه با وجود نکات پنچگانه فوق چرا برخی از معترضان با این انتخاب امام مخالفت نمودند را باید در چند نکته جستجو کرد: نخست اینکه از دید بسیاری از مردم جنگ صفین جنگ بین بنی‌هاشم و امویان بر سر قدرت بود که می‌رفت نسل خاندان‌های اصیل عرب را دچار وقفه نماید. و طبیعتاً نمی‌توان انتظار داشت که یکی از حکمین خود از بنی‌هاشم باشد چون طبیعتاً او مشتاق به جنگ برای از میان بردن امویان خواهد بود. نکته دوم این‌که به نوعی مردم از دو طرف جنگ که امام علی و معاویه بود به حکمین پناه برده بودند و از این‌رو هرگونه انتساب و قرابت به یکی از طرفین، نقطه منفی به شمار می‌رفت. نکته سوم، از دید بسیاری از مردم در همان دوره جنگ صفین در کنار منازعه هاشمی-اموی بستر رقابت دو عنصر مهم قحطانی-عدنانی را نیز فراهم آورده بود. به طوری که اعراب یمنی و قحطانی در جبهه عراق قرار داشته و نه از روی اعتقاد دینی بلکه از روی دسته‌بندی حزبی و سیاسی حکمرانی امیرالمؤمنین^(ع) را پذیرفته بودند و در مقابل معاویه قرار داشت که همانند عثمان گرایشات شدید قریشی داشته و با یمنی‌ها رابطه خوبی نداشت؛ از این‌رو اشعث و بسیاری از کوفیان از ماجرای حکمین به عنوان فرصتی برای دست و پنجه نرم کردن و هم‌آورد شدن با قریشیان نگاه می‌کردند و می‌خواستند حتی اگر بازنده باشند خود را در تراز قریشیان در تحولات سیاسی قرار دهند، و نکته چهارم: جریان شاگردان عبدالله بن مسعود یا همان قراء عراق است که متأثر از تعالیم ابن مسعود بر قرآن تمرکز داشته و دیدگاه انتقادی نسبت به حکومت و حکمرانان و رقابت‌های موجود داشتند. آن‌ها تعلق خاطری به هیچ یک از جریان اموی و علوی نداشته و برای ایشان فرقی نمی‌کرد که خلیفه عثمان باشد یا امیرالمؤمنین^(ع). در صورتی که او را منحرف می‌شناختند او را به قتل می‌رساندند.

کتابنامه

قرآن کریم

نهج البلاغه ؛ نسخه صبحی صالح و ترجمه دکتر آیتی.

١. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله (بی تا). شرح نهج البلاغه، قم، مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی.
٢. ابن اثیر، علی بن محمد (١٣٨٥ ش). الكامل في التاريخ، بیروت، دارالصادر.
٣. ابن اثیر، المبارک بن محمد (١٣٩٠ ق). جامع الأصول فی أحاديث الرسول، بیروت، مكتبة الحلواني.
٤. ابن أعمش الكوفی، أحمد بن محمد (١٤١١ ق). الفتوح، بیروت، دار الأضواء.
٥. ابن حجر العسقلانی، أحمد بن علی (١٤١٥ ق). الإصابة في تمييز الصحابة، بیروت، دارالکتب العلمية.
٦. ابن خياط خليفة بن خياط العصفري (١٤١٥ ق). تاريخ خليفة بن خياط، بیروت، دارالکتب العلمية.
٧. ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله (١٤١٢ ق). الإستيعاب فی معرفة الأصحاب، بیروت، دارالجيل.
٨. ابن عبد ربه، أحمد بن محمد (١٤٠٧ ق). العقد الفريد، بیروت، دارالکتب العلمية.
٩. ابن ميثم، ميثم بن علی بن ميثم البحراني (١٤٠٤ ق). شرح نهج البلاغه، تهران، نشر الكتاب.
١٠. ابوالفرج الإصفهاني، علی بن الحسين، (١٤١٥ ق). الأغاني، بیروت، دار إحياء التراث.
١١. اسفرايني، عبدالقاهر بن طاهر (١٤١١ ق). الفرق بين الفرق، بیروت، المكتبة العصرية.
١٢. اسماعيل بن عباد (صاحب بن عباد)، (١٤١٤ ق). المحيط في اللغة، بیروت، نشر عالم الكتب.
١٣. اميني، عبدالحسين (١٤١٦ ق). الغدير في الكتاب و السنة و الأدب، قم، مركز الغدير للدراسات الإسلامية.
١٤. اميني، محمدهادی (١٣٥٩ ش). أعلام نهج البلاغه، تهران، مؤسسة نهج البلاغه.
١٥. بلاذري، أحمد بن يحيى (١٤١٧ ق)، أنساب الأشراف، بیروت، دار الفكر.
١٦. ثعلبي، احمد بن محمد (١٤٢٢). الكشف و البيان (تفسير ثعلبي)، بیروت، دار إحياء

التراث.

۱۷. جعفری، محمد مهدی (۱۳۸۰ش). پرتوی از نهج البلاغه، ترجمه محمود طالقانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۸. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله (۱۴۱۱ق). شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تهران، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامیة.
۱۹. حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵م). معجم البلدان، بیروت، دار الصادر.
۲۰. خوئی، ابوالقاسم (۱۳۷۲ش). معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، قم، نشر الثقافة الاسلامیة.
۲۱. دینوری، أحمد بن داود (۱۳۷۳ش). الأخبار الطوال، قم، منشورات الشریف الرضی.
۲۲. ذاکری، علی اکبر (۱۳۹۱ش). سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (ع)، قم، نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۲۳. شوشتری، محمدتقی (۱۳۷۶ش). بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، تهران، دار امیر کبیر للنشر.
۲۴. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۴ش). الملل و النحل، قم، منشورات الرضی.
۲۵. طبرسی، احمد بن علی (۱۲۲۲ق). الإحتجاج علی أهل اللجاج، قم، نشر الأسوه.
۲۶. طبری، محمد بن جریر (الف ۱۳۸۷ق). تاریخ الأمم و الملوك، بیروت، دار إحياء التراث.
۲۷. _____ (ب ۱۴۱۵ق). المسترشد فی الامامة، قم، نشر کوشان پور.
۲۸. طوسی، محمد بن الحسن (الف ۱۳۷۳ش). رجال الطوسی، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجامعة المدرسين.
۲۹. طوسی، محمد بن الحسن (ب ۱۴۰۴ق). إختيار معرفة الرجال (المعروف برجال الکشی)، قم، بعثت.
۳۰. عاملی، جعفر مرتضی (۱۳۹۶ق). إبن عباس و أموال البصرة، قم، مطبعة الحکمة.
۳۱. قرطبی، عبدالله محد بن أحمد (۱۳۶۴ش). الجامع لأحكام القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
۳۲. مبرد، ابوالعباس محمد بن یزید (۱۴۱۷ق). الكامل فی اللغة و الأدب، بیروت، دارالفکر العربی.
۳۳. مرتضوی، محمد و رحیم پور، مریم (۱۳۹۷ش). نقد تاریخی اختلاس ابن عباس با تأکید بر

٣٤. نهج البلاغه». فصلنامه پژوهش های نهج البلاغه، سال ٦، شماره ٢٤.
مفید، محمد بن محمد (شیخ مفید) (الف ١٤١٣ق). الجمل و النصره لسید العترة في
حرب البصرة، قم، کنگره شیخ مفید.
٣٥. _____ (ب ١٤١٣ق). الأمالی، قم، کنگره شیخ مفید.
٣٦. منقری، نصر بن مزاحم (١٤٠٣ق). وقعة صفین، قم، مکتبه آية الله المرعشی النجفی.
٣٧. موسوی الخرسان، محمدمهدی (١٤٢٨ق). عبدالله بن عباس خبر الأمة و ترجمان
القرآن، العراق، مركز الأبحاث العقائدية.
٣٨. مهدوی راد، محمد علی و زرین کلاه، الهام و نیل ساز، نصرت و غروی نائینی، نهله
(١٣٩٨ش). تحلیل انتقادی روایات متعارض کنشی در جرح و تعدیل ابن عباس، دو
فصلنامه علمی پژوهشی حدیث پژوهی، سال ١١، شماره ٢١.
٣٩. نویری، احمد بن عبدالوهاب (١٤٢٣ق). نهاية الأرب فی فنون الأدب، قاهره، دار الکتب و
الوثائق القومية.
٤٠. هاشمی خویی، حبیب الله بن محمد (١٤٠٠ق). منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه،
تهران، مکتبه الاسلامیه.
٤١. یوسفی الغروی، محمدهادی (١٤١٧ق). موسوعة التاريخ الإسلامی، قم، مجمع الفكر
الاسلامی.